

نگاهی نو به هفت پیکر حکیم نظامی گنجه ای

دکتر احمد علی زاده

استاد یار دانشگاه پیام نور

چکیده:

نامه «هفت پیکر» را بسیاری از محققان و نظامی پژوهان پس از «خسرو و شیرین» دومین شاهکار حکیم گنجه می دانند. این منظومه را مرحوم استاد حسن وحید دستگردی با مقابله سی نسخه کهنسال تصحیح و با حواشی سودمند به طبع رسانده است که در بین تصحیح ها و چاپ های هفت پیکر ممتاز و منحصر به فرد است. این چاپ با افزوده ها و ویرایش های دکتر سعید حمیدیان در سال های اخیر با هیأتی تازه از طرف انتشارات قطره به رسته صیرفیان ادب عرضه شده است. تلاش ها و مساعی هر دو بزرگوار شایان تحسین و مأجور و مشکور است. موضوع این مقاله بازنگری و نقد و بررسی حواشی هفت پیکر (چاپ چهارم، ۱۳۸۰، نشر قطره) از حیث معانی لغات، ترکیبات و کنایات و توضیحات ارائه شده برای ابیات است که با استناد به متون معتبر و دست اول ادبی و تاریخی به پیشگاه خوانندگان ارائه می گردد. با کوشش های نافع ویراستار دانشمند (دکتر سعید حمیدیان) بیشتر ابهامات و اغلاط متن و حواشی بر طرف شده است. مطالب مطرح شده در این مقاله عمدتاً در بر گیرنده اغلاطی است که با وجود ژرف نگری های مصحح و ویراستار در کتاب باقی مانده است.

واژگان کلیدی: نظامی گنجه ای، شعر قرن ششم، هفت پیکر، تصحیح و توضیح، بازنگری و نقد.

۱- از تو نیز اربدین غرض نرسم با تو هم بیغرض بود نفسم (ص ۵/س ۱۵)

مصحح در توضیح بیت این عبارت عربی را نوشته است: «مَاعَبْدُتَكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَاطْمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ». ضمن این که عبارت ناقص است، جا دارد به گوینده و مأخذ آن هم جهت روشن تر شدن مطلب اشاره شود. این کلام منسوب به امیر المؤمنین علی (ع) و رابعه عدویه است و نص کامل آن چنین است: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا لَاطْمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ». برای مشاهده مأخذ این کلام بنگرید به «احادیث و قصص مثنوی»، تألیف بدیع الزمان فروزانفر، تنظیم حسین داودی، ص ۴۸۳.

۲- چون در آورد در عقابی پای
برزد از پای پر طاووسی
کبک علوی خرام جست ز جای
ماه بر سر چو مهد کاووسی
می پرید آنچنان کزان تک و تاب
پرفکند از پیش چهار عقاب

(ص ۱۱/س ۷، ۶، ۵)

مصحح در توضیح ابیات مذکور نوشته است: «عقابی کنایه از بلند پروازی است، یعنی چون پیغمبر برای پرواز به عالم علوی پای عقابی در آورد، کبک علوی خرام براق از جای جست. ممکن است ضمیر «در آورد» راجع به کبک باشد از باب ارجاع ضمیر بر متأخر، یعنی چون کبک علوی خرام براق او پای پویه عقابی و بلند پروازی در آورد، از جای جست. چهار عقاب چهار عنصر است که از او باز ماندند». توضیحات ارائه شده غلط و گمراه کننده است. عبارت «پای در آوردن در» یک ترکیب کنایی است به مفهوم سوار شدن، پا به رکاب آوردن، انوری گوید:

کردمش خوشدل و پس پای در آوردم و راند

تا بدان سده که از سدره فزون است به جاه

(انوری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۱۷)

عقابی و کبک علوی خرام هر دو استعاره از براق حضرت رسولند، اولی به سبب تند سیر و برق سیر بودنش و دومی به سبب رهوار بودن. امیر خسرو در شیرین و خسرو گوید:

رسیده جبرئیل از بیت معمور
براق برق سیر آورده از نور

(دهلوی، ۱۳۶۲، ص ۴۴۸)

لذا معنای بیت چنین است: چون حضرت رسول (ص) سوار براق تند سیر - که در تند سیری چون عقاب است - شد آن کبک علوی خرام (=براق) از جای جست و به تندی حرکت نمود. چهار عقاب هم سواى این که کنایه از چهار عنصرند، ایهاماً اشاره به داستان کاووس یا نمرود می تواند باشد که



به تخت خودشان چهار عقاب بستند و در آسمان پرواز نمودند. در شاهنامه این داستان به کاووس منسوب است که عاقبت الامر در آمل به زمین افتاده است:

از آن پس عقاب دلاور چهار
نشست از بر تخت کاووس شاه
ز روی زمین تخت بر داشتند
شنیدم که کاووس شد بر فلک
دگر گفت از آن رفت بر آسمان
سوی بیشه شیرچین آمدند
بیاورد و بر تخت بست استوار
که اهریمنش برده بد دل ز راه
ز هامون با بر اندر افراشتند
همی رفت تا بر رسد بر ملک
که تا جنگ سازد به تیر و کمان
بآمل به روی زمین آمدند

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۵۳)

و در کتاب آفرینش و تاریخ (۴۴۲/۳) این داستان به نمرود منتسب است: «چون [عقابان] اوج گرفتند، نمرودی تیری در کمان نهاد و به جانب بالا انداخت، خداوند تیر او را خونین به او بازگردانید، نمرود به خیال آنکه خداوند ابراهیم را کشته است، شادان به زمین برگشت». از این جهت نمرود را با کیکاووس، که او نیز بدین گونه پرواز کرد، یکی می دانند.

۳- در صبوحش که خون رز ریزد ز آب یخ بسته آتش انگیزد (ص ۲۴/س ۱)

مصحح در توضیح بیت نوشته است: «یعنی شرار باده آتشین او از آب یخ بسته آتش بر می انگیزد». از «آب یخ بسته» به طریق کنایه از موصوف یا ارادف مراد جام شراب است که شیشه ای است و در واقع شیشه آب یخ بسته است. خاقانی «آب افسرده» را کنایه از جام به کار برده است (دیوان، چاپ سجادی، ص ۹۳۶):

خاقانیا ز مدحت شاهان کران طلب
چون جام و می قبول ورد خسروان مباش
تا از میان موج سیاست برون شوی
کآب افسرده آبی و دریای خون شوی
مقصود از دریای خون هم شراب است. خسروان می را قبول می کنند و جام را پس از خوردن می رد می کنند. در مصرع سوم شعر خاقانی (آرایه لفظاً و نشر مشوش) دیده می شود.

۴- مشتری وار بر سپهر بلند گور کیوان کند به سمّ سمند

(ص ۲۴/س ۶)

مصحح بیت را چنین معنا نموده است: «کیوان ستاره مریخ است و مشتری بر فراز آن جای دارد، یعنی شاه بر فراز سپهر مشتری وار اسب بر سر کیوان می تازد و با سمّ سمند او را پایمال کرده و در گور جای می دهد». کیوان ستاره زحل است نه مریخ. مریخ بهرام است. کیوان یا زحل در فلک هفتم است بر فراز فلک ششم که جایگاه مشتری است. تقابل مشتری و کیوان در شعر فارسی به رعایت تضاد است، خاقانی گوید:

زحل نحس تیره روی نگر
کز بر مشتری مستقر است

(خاقانی، ۱۳۷۴، ص ۵۸۸)

۵- احمدک را که رخ نمونه بود آبله بردمد چگونه بود (ص ۵۵/س ۱۵)

ترسم این چرگن نمونه خصال آرد آلودگی به آب زلال (ص ۲۰۷/س ۲)

مصحح بیت دوم را چنین معنا کرده است: «می ترسم این مرد که چرگن بودن او نمونه خصال زشت اوست، آب زلال را آلوده کند». نمونه در هر دو بیت به معنای «زشت» است. در فرهنگ مجمع الفرس (۳/ص ۱۴۵۴) به همین معنا آمده و بیت زیر از امیر معزی هم شاهد مثال آمده است:

کتاب و کلک همه کاتبان نمونه شود
چو کلک او بنگارد صحیفه های کتاب
در بیت زیر از کسایی مروزی هم «نمونه» به معنای «زشت» آمده است:

خوب گر سوی ما ننگه نکند
گو مکن، شو که ما نمونه شدیم

(ریاحی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۳)

و نیز بنگرید به فرهنگ جعفری ذیل نمونه.

۶- وینچنین چند گنجخانه گشاد به عزیزی ستد، به خواری داد (ص ۷۷/س ۳)

مصحح بیت را چنین معنا کرده است: «گنج ها را به عزیزی ستدن کنایه از این است که بر کسی تحمیل ستمی نکرد و به خواری دادن کنایه از این است که زر در نظرش چون خاک خوار و پست بود». با عنایت به این که یک معنای «عزیز»، «سخت و دشوار» است (نگاه کنید به المعجم الوسیط و لغت نامه ذیل عزیز)، لذا به نظر می رسد «به عزیزی ستدن»، یعنی به سختی و دشواری و با تحمل زحمت و مشقت به دست آوردن باشد، نقطه مقابل آن با «خواری دادن» یعنی به راحتی و به آسانی و با کمال جودت بخشیدن. «عزیز» به معنای سخت و دشوار در نص شریف قرآن کریم نیز آمده است: ان یثأ یدهبکم ویأت بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز (۱۶/۳۵-۱۷)، اگر بخواهد شما را از بین می برد خلقی تازه و جدید می آورد و آن بر خداوند سخت و دشوار نیست.

۷- دور دارم ز داوری آزرم آن کنم کز خدای دارم شرم (ص ۹۱/س ۴)

مصحح «آزرم» را «مهر و محبت» معنا نموده است. به نظر می رسد دقیق تر این است که «آزرم» در این جا «شرم و انفعال و محابا و رعایت و جانبداری» معنا می دهد. معنای بیت: یعنی در قضاوت و داوری، شرم و خجلت و رعایت و جانبداری از یک کس را کنار گذاشته، بی محابا و بدون رعایت جانب کسی، منصفانه و عادلانه قضاوت خواهم کرد.

۸- گنج در حضرتش روانه شده غارت تیغ و تازیانه شده (ص ۱۰۳/س ۷)

مصحح در توضیح بیت نگاشته است: «تیغ و تازیانه برای گنج و در ربودن اموال مردم در زمان وی غارت و نابود شده بود، گنج های زر و گوهر به سوی او از هر طرف روان بود». در بیت وصف «غارت شدن» مربوط به تیغ و تازیانه نیست، راجع به گنج است. یعنی گنج هایی که به وسیله تیغ و تازیانه غارت شده بود و به زور شمشیر و تازیانه در جنگ ها بر اثر فتوحات به دست آمده بود، به دربار او روانه می شد و بهرام آنها را به اطرافیان می بخشید، مؤید این معنا بییتی است که بعد از بیت سابق الذکر نظامی سروده:

آوریدی جهان به تیغ فراز به سرتازیانه دادی باز

۹- طرح کرده رخس خورنق را فرّش افکنده چرخ ازرق را (ص ۱۱۵/س ۹)

مصحح در شرح بیت نوشته است: «رواقی که طرح خورنق دیگر ریخته و فرّ و شکوهش آسمان را به زیر افکنده بود». اصطلاح «طرح کردن یا طرح نهادن» را که از اصلاحات خاص شطرنج است، شارح عنایتی نداشته است. در لغت نامه آمده است: «در بازی شطرنج طرح دادن یا طرح کردن عبارت است از در کنار نهادن و معزول از عمل کردن حریف قوی یک یا چند از سواران خود را تا حریف ضعیف با او برابری تواند کرد و بیشتر این کار برای تحقیر حریف کنند. در الهی نامه (چاپ شفیع کدکنی، ص ۳۸۱) آمده است:

اگر اسپ افکنم بر نطع گردان دو رخ طرحش نهم چون شیر مردان

و در مرزبان نامه می خوانیم: «بعد از نه ماه، فرزندی که فرزینی از دو رخ بر همه شاهزادگان جهان طرح دارد، به فال فرخنده و اختر سعد به وجود آمد؟» (روایینی، ۱۳۷۶، ص ۴۷۳) دکتر شفیع کدکنی در تعلیقات الهی نامه «طرح دادن یا طرح نهادن» را نوعی مات کردن حریف معنا نموده و این بیت عطار را شاهد مثال آورده است:

عطار چو شاهی رخت دیده رخ طرح نهاده شاه افکنده

تعلیقات الهی نامه، ص ۷۰۵

توضیحی که توسط مصحح هفت پیکر ارائه شده غلط است.

۱۰- صبح چون تیغ آفتاب کشید طشت خون آمد از سپهر پدید

تیغ بی خون و طشت چون باشد؟ هرکجا تیغ و طشت خون باشد

(ص ۱۲۵/س ۸، ۷)

«طشت خون کنایه از شفق است، یعنی تیغ بی خون و با طشت چگونه ممکن است؟» (نظامی گنجه ای، ۱۳۸۰، ص ۱۲۵) شفق سرخی افق پس از غروب خورشید است. در این جا به قرینه «صبح چون تیغ آفتاب کشید» مراد از طشت خون فلق سحرگاهی است نه شفق. دکتر محمد معین می نویسد: «برخی شفق را به معنی فلق استعمال کنند و صحیح نیست» (فرهنگ فارسی، ذیل شفق) در توضیح مصحح برای مصرع دوم به جای «بی خون و با طشت» «بی خون و طشت» صحیح است.

۱۱- مرد کاگه نبد نازش من در خجالت شد از نوازش من (ص ۱۵۳/س ۱۷)

معنای بیت به قلم مصحح: «یعنی چون از نازش خودش بر من برای حاجتی که من بدو داشتم خبر نداشت، از نوازش من و بخشش من خجل شد». مقصود از «نازش من» اظهار استغنا و بی نیازی و عشوهِ گری گوینده سخن است نه مخاطب و شنونده. مؤید این مفهوم، بیت قبل از بیت مورد بحث است که در آن نظامی گفته است:

زان گرنامه نقدهای درست بیش از آن دادمش که بود نخست

۱۲-زان سیاست که جان رسید به ناف دیده در کار ماند زهره شکاف

(ص ۱۵۶/۹)

«جان به ناف رسیدن» کنایه است از در رنج و عذاب بودن که مصحح متذکر آن نگردیده است. رک فرهنگنامه شعری از رحیم عقیقی، ج ۱، ص ۵۴۱

۱۳-مطرب آمد، روانه شد ساقی شد طرب را بهانه در باقی (ص ۱۶۳/۱۶)

مصحح نوشته است: «مطرب آمد و ساقی رفت و به بهانه طرب کردن و آواز و رقص باده در باقی شد. در باقی: به معنای متروک و ترک کردن است». بیت غلط معنا شده است. معنای درست چنین است: مطرب آمد و ساقی به ساقی گری مشغول شد و به کارش پرداخت و هیچ بهانه ای برای شادی نکردن و به عیش نپرداختن باقی نماند و همه به عیش و شادی مشغول شدند و عذری برای نپرداختن به طرب نیافتند.

۱۴- سفته گوشى چو در ناسفته در فروشش بها به جان گفته (ص ۱۸۵/۲)

مصحح «سفته گوش» را سوراخ بودن گوش برای استفاده از گوشوار تعبیر کرده است. علاوه بر این «سفته گوش» کنایه از غلام و کنیز مطیع و فرمانبردار است. در ص ۳ هفت پیکر گوید:

روز و شب سالکان راه تواند سفته گوشان بارگاه تواند

و در شرفنامه:

ترا هست چون من بسی سفته گوش یکی دیگر من به تندی مکوش

(نظامی گنجه ای، ۱۳۷۸، ص ۳۸۴)

۱۵- نور شمع از نقاب زردی تافت گاو موسی بها به زردی یافت

(ص ۱۹۷/۴)

مصحح در این بیت گاو موسی، را گاو سامری دانسته است که از طلا ساخته شده بود. داستان این گاو در سوره بقره، آیه ۶۷ به بعد آمده است و در آنجا از قول پروردگار رنگ گاو زرد ذکر شده است. قالوا ادع لنا ربك يبين لنا مالونها قال انه يقول انها بقره صفراء فاقع لونها تسر الناظرين. گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که رنگ آن چیست؟ گفت: او می فرماید آن گاوی است زرد که رنگش زرد روشن است و بینندگان را شاد می کند. داستان این گاو در حبیب السیر (چاپ دبیر سیاقی، ۹۴/۱) چنین است: «در میان بنی اسرائیل مردی متمول بود موسوم به عامیل، دو برادر زاده مغلوک داشت و ایشان را کما ینبغی رعایت نمی نمود، لاجرم برادر زادگان به طمع اموال، عم را به قتل رسانیدند و در میان دو قبیله یا دو قریه انداختند و بر پلاس ماتم نشستند به اهتمام تمام در مقام پیدا کردن قاتل گشتند و چون این قضیه به گوش موسی رسید و به وضوح بینجامید که آن قتل از که صادر شد به حسب الشرع حکم به قسام فرمود، بدین جهت اختلاف در میان یهود افتاده، از کلیم الله التماس نمودند که دعا کن تا عالم الغیب و الشهاده خونی را ظاهر گرداند، بعد از دعای موسی (ع) وحی آمد که گاوی را کشته، مقداری از گوشتش بر مقتول زنند تا زنده شده، کشنده خود را نشان دهد. صفات این گاو چنین بود. گاوی پیدا کنی نه پیر باشد نه جوان و رنگش زرد بود و زراعت نکرده و آب نکشیده و کار سخت ندیده باشد و در موضع ناپاک نچریده بود. قدری از گوشت او را بر عامیل زده، مقتول زنده شد و نشست و چون موسی (ع) سؤال کرد که کشنده تو کیست؟ جواب داد که: برادر زادگان. کلیم الله قاتلان را قصاص فرموده، همان لحظه عامیل جان به قابض ارواح تسلیم نمود.»

۱۶- تا فلک رشته را گره داده ست بر سر رشته کس نیفتاده است (ص ۲۰۸/۱۳)

مصحح بیت را چنین معنا کرده است: «یعنی تا رشته فلک گره یافته و بر هم تافته و ایجاد شده است، هر کس که سر رشته کار را در دست داشته، افتادگی و هلاکت نیافت. همیشه فرو افتادن نصیب کسی است که از سر رشته بگذرد و رشته کار را از دست بدهد». مقصود این است که از آغاز آفرینش فلک و هستی کسی پای از دایره فلک بیرون ننهد و به اساس و خاستگاه آفرینش و سر و راز خلقت پی نبرده است. این مضمون در شعر اکثر شاعران کلاسیک و چند تن از شاعران معاصر آمده است.

۱۷- چون ز ریحان روز تابنده شد دگر باره هوش یابنده (ص ۲۶۳/۱۰)

مصحح ترکیب «ریحان روز» را ریحان خوشبوی روز (ظاهراً در مفهوم اضافه تشبیهی)، معنا نموده است. با عنایت به این که «تابنده» از ملازمات و ملائمات خورشیداست و «روز» زمان تابیدن و دمیدن آن است، می توان «ریحان روز» را استعاره مصرحه از خورشید دانست یا «ریحان روز تابنده» را کنایه از آن. «اگر استعاره مصرحه در نظر بگیریم، استعاره مصرحه از نوع مجرده است. در متون کهن قائل به «بوی خورشید» هم شده اند. فردوسی در داستان رستم و سهراب در وصف تهمینه گفته است:

پس پرده اندر یکی ماهروی چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۷)

نظامی در شرفنامه «ریحان زرد» را هم کنایه از خورشید آورده است:



بیاراست این برکه لاجورد سفال زمین را به ریحان زرد

(نظامی، ۱۳۷۸، ص ۳۳۹)

۱۸- حالی آن لعل آبدار گشاد پیش آن ریگ آبدار نهاد (ص ۲۷۱، س ۱)

بیت به قلم مصحح چنین معنا شده است: «یعنی لعل را پیش شرّ، که مانند زمین ریگ سخت و آبدار بود، بنهاد. آب سرچشمه از ریگ بیرون می آید». مصحح «ریگ آبدار» را توضیح نداده است. ریگ آبدار یا شن نرم و متحرک، هر قدر آب روی آن بریزند، جذب می شود و انگار این آب از ریگ رفع تشنگی نمی کند و هر قدر آب بیشتر می ریزند، تشنه تر می شود، لذا تمثیل و نماد حرص و آزمندی است. در بیت مورد بحث «ریگ آبدار» استعاره از همراه و همسفر «خیر»، (شرّ) است که با وجود دارا بودن و تمول از حرص شدید نسبت به مادیات فارغ نبوده است. گویی صائب تبریزی خطابش به چنین اشخاص است:

زمین ریگ بوم حرص سیرابی نمی داند قناعت مرد را آبی به روی کار می آورد

(گلچین معانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۶۹)

۱۹- شر که همراه بود در سفرش گشت سر دلش قضای سرش (ص ۲۸۹، س ۳)

مصحح در توضیح بیت نگاشته است: «راز دل شرّ، که هیچ کس از آن آگاه نبود، از بردن گوهر و کور کردن خیر، در این جا بلا و آفت سرش گردید». مقصود از سرّ دل شرّ، بردن گوهر و کور کردن همراهش، خیر، نیست، شرارت و زعارت و شرّ انگیزی درونی اوست که سبب به باد رفتن سرش شد. شر که مثل اسم خود در دل شرور و شرّ انگیز بود به واسطه شرارت و بدی خود سرش را بر باد فنا داد. در مخزن الاسرار گوید:

بوم کز آن بوم شده پیکرش سر دلش گشته قضای سرش

(نظامی گنجه ای، ۱۳۸۰، الف، ص ۵۷)

تقریباً معادل این ضرب المثل فارسی: «زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد».

۲۰- توبه کردم به آشکار و نهان در پذیرفتم از خدای جهان (ص ۳۱۴، س ۲)

مصحح تعبیر «در پذیرفتن از کسی» را که از نوادر تعبیرات است، شرح نکرده است. این تعبیر در مفهوم، قول دادن، عهد کردن و سوگند یاد کردن در محضر کسی است. یعنی در پیشگاه خداوند سوگند یاد کردم و عهد نمودم و قول دادم.

۲۱- گرگ را گرگ بند باید کرد رقص روباه چند باید کرد (ص ۳۲۱، س ۱۴)

«رقص روباه»: کنایه است از تجاهل کردن و تغافل نمودن در کاری به عمد (لغت نامه). مصحح متذکر این کنایه نشده است.

۲۲- گفت اگر مانمش به منصب خویش کس به رفعتش قلم نیارد پیش (ص ۳۳۰، س ۴)

مصحح در این بیت، «رفع» را «رفعت و بلندی مقام» معنا نموده است. رفع در این جا یک اصطلاح مربوط به «دیوان استیفاء و دارایی» است. رفع یعنی تعیین و محاسبه درآمد و عایدی یک شخص در دیوان (دفتر حساب) و شکایت علیه او از طریق دیوان و رسیدگی به وضعیت دارایی و املاک او. سعدی در بوستان دو بار به کار برده است:

امین باید از داور اندیشناک نه از رفع دیوان و زجر و هلاک

(سعدی، ۱۳۷۲، ص ۴۴)

نیاورده عامل غش اندرمیان نیندیشد از رفع دیوانیان

(پیشین، ص ۱۹۴)

معنای بیت: اگر او را در سمت و منصب خویش (وزارت) باقی بگذارم کسی به منظور تعیین و محاسبه درآمد و عایدی او شکایت نامه به دیوان نخواهد داد و خواهان عزل او نخواهد شد.

۲۳- چون بدان قهرمان در آمد قهر شه منادی روانه کرد به شهر (ص ۳۳۲، س ۳)

در معنای بیت مصحح نوشته است: «چون بدان قهرمان پهنه ستم قهرشاه درآمد». قهرمان در این بیت به نظر می رسد در معنای مباشر و کارگزار و شخص بسیار با نفوذ و مشاور بسیار نزدیک به شاه باشد. در کلیله و دمنه (مصحح مینوی، ص ۱۳۲) آمده است: «و چون خیانت تو ظاهر شد و دروغ که در حق قهرمان ناصح او گفتی پیدا آمد نشاید که ترا طرفه العینی زنده گذارد». و در همان کتاب مذکور در ص ۱۵۵ نیز می خوانیم: «و تبعثت این از آن زیادت باشد که در حق وزیر مخلص و قهرمان ناصح روا داشت».

۲۴- آن برادر به جور جان برده وین برادر به دست و پا مرده (ص ۳۳۳، س ۶)

مصراع دوم را مصحح چنین معنا کرده است: «این برادر دیگر که من باشم، دست و پایم را در زندان بسته و به دست و پا زدن مشغول مردنم، از مستقبل محقق الوقوع به ماضی تعبیر شده است». «به دست و پا مردن» یک تعبیر کنایه است در معنای بهت زده و مات شدن، دست و پای خود را گم کردن، نیرو و توانایی خود را بر اثر امر ناگهانی و ترسیدن از دست دادن و بسیار ترسیدن، آسیمه سر شدن و مدهوش گشتن. خود حکیم باز در هفت پیکر گفته است:

چون به ماهان بر این حدیث شمرد مرد مسکین به دست و پای بمرد

(نظامی گنجه ای، ۱۳۸۰/ب، ص ۲۴۹)

نیز ایرانشاه ابی الخیر راست: شب تیره و هوش دشمن به جای

فرو مرد هر یک به دست و به پای

(ابن ابی الخیر، ۱۳۷۰، ص ۳۳۳)

۲۵- حوضه ای دارد آسمان یخ بند چند از این یخ فقع گشایی، چند؟

(ص ۳۵۸/س ۹)

شارح در توضیح فقع گشودن نگاشته است: «فقع گشودن در این جا به معنی شادمانی و بزم آرایه است، چون هنگام گشودن سر شیشه فقع مسرت و شادمانی می کرده اند». فقع یا فقع نوعی نوشابه از جو و مویز و جز آن بوده، که ظاهراً آن را از در کوزه می میکندند و عمدتاً پس از حمام می خوردند و در آن یخ می ریختند. لذا معمولاً با «یخ» توأم ذکر شده است. خاقانی گوید:

آنجا که من فقع گشایم ز جیب فضل الا ز درد دل چو یخ افسرده تن نیند

(خاقانی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۵)

مرحوم محمد امین ریاحی در تعلیقات بر مرصاد العباد (ص ۷۰۳) می نویسد: «فقع و فقع گشادن و گشودن از کسی یا چیزی مجازاً به معنی بهره مند شدن از آن و بدان نازیدن و تفاخر کردن و پیوسته از آن دم زدن است: جمیع ملل مولانا را دوست دارند و از او فقع می گشایند» (افلاکی، مناقب العارفین، ص ۵۱۹)

نتیجه گیری

با وجود تصحیح عالمانه و استادانه مرحوم استاد حسن وحید دستگردی در تصحیح هفت پیکر و سایر منظومه های حکیم نظامی گنجه ای و ویرایش ها و بازبینی های دکتر سعید حمیدیان که سبب پیراسته تر شدن هیأت کتاب و رفع اغلاطی چند شده است، باز این منظومه و سایر منظومه های حکیم نیازمند خوانش های مجدد و مذاقه و ژرف نگری است. مصحح زنده یاد بعضاً ابیات و اشاراتی را که نیازمند شرح و تفسیر است - و خواننده بی وجود توضیحی در درک آنها عاجز است - را شرح نکرده، برخی جاها توضیحات او غلط و نارساست، لذا این اثر نیاز به شرح جامع تر و کامل تری دارد. در شرح یک متن قرن ششم باید از متون هم عصر و هم سبک او کمک گرفت. گره برخی از مبهمات و دشواری های شعر نظامی را می توان با اتکاء و استناد به شاعران هم سبک و هم ولایت او نظیر خاقانی شروانی، مجیرالدین بیلقانی، ابوالعلاء گنجوی و ... گشود و متون متأخر را کنار گذاشت، همان شیوه ای که مرحومان مجتبی مینوی و جلال الدین همایی به ترتیب در تصحیح و شرح کلیله و دمنه و دیوان عثمان مختاری غزنوی مرعی داشته اند.

مآخذ:

- ۱- قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه نامه از بهاء الدین خرمشاهی.
- ۲- ابن ابی الخیر، ایرانشاه، ۱۳۷۰، بهمن نامه، تصحیح رحیم عقیقی، چاپ اول، علمی و فرهنگی، تهران.
- ۳- انوری ابیوردی، علی بن محمد، ۱۳۷۶، دیوان، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، ج ۲، چاپ چهارم، علمی و فرهنگی، تهران.
- ۴- انیس، ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۴، المعجم الوسیط، ترجمه محمد بندر ریگی، چاپ چهارم، انتشارات اسلامی، تهران.
- ۵- خاقانی شروانی، بدیل بن علی، ۱۳۷۳، دیوان، تصحیح ضیاء الدین سجادی، چاپ چهارم، زوار، تهران.
- ۶- خواندمیر، غیاث الدین، ۱۳۵۴، حبیب السیر، تصحیح محمد دبیر سیاقی، خیام، تهران.
- ۷- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه، چاپ دوم از دوره جدید، دانشگاه تهران، تهران.
- ۸- دهلوی، امیر خسرو، ۱۳۶۲، کلیات خمسه امیر خسرو دهلوی، چاپ اول، تصحیح امیر احمد اشرفی، شقایق، تهران.
- ۹- رازی، نجم الدین، ۱۳۷۷، مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی، چاپ هفتم، علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۰- ریاحی، محمد امین، ۱۳۶۸، کسایه مروزی (زندگی، اندیشه و شعر او)، چاپ دوم، توس، تهران.

- ۱۱- سروری کاشانی، محمد قاسم، ۱۳۳۸، مجمع الفرس، تصحیح محمد دبیر سیاقی، ۳ ج، ۱ علمی، تهران.
- ۱۲- سعدی شیرازی، مصلح الدین، ۱۳۷۲، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، ۴ ج، خوارزمی، تهران
- ۱۳- عطار نیشابوری، فرید الدین، ۱۳۸۷، الهی نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، ۱ ج، سخن، تهران.
- ۱۴- عفیفی، رحیم، ۱۳۷۶، فرهنگنامه شعری، ۳ ج، ۲ سروش، تهران.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۴، شاهنامه چاپ مسکو، ۴ ج، ویرایش سعید حمیدیان، ۱ ج، قطره، تهران.
- ۱۶- شاهنامه چاپ مسکو، ۲ ج، ۳ هرمس، تهران.
- ۱۷- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۵، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه و تنظیم حسین داودی، ۳ ج، امیر کبیر، تهران.
- ۱۸- گلچین معانی، احمد، ۱۳۷۳، فرهنگ اشعار صائب، ۲ ج، ۲ امیر کبیر، تهران.
- ۱۹- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی، ۸ ج، امیر کبیر، تهران.
- ۲۰- مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۷۴، آفرینش و تاریخ، ترجمه و تعلیقات از محمد رضا شفیعی کدکنی، ۱ ج، آگاه، تهران.
- ۲۱- منشی شیرازی، نصر اله، ۱۳۷۱، انشای کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، ۱۰ ج، امیر کبیر، تهران.
- ۲۲- نظامی گنجه ای، الیاس بن یوسف، ۱۳۷۸، شرفنامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، ویرایش سعید حمیدیان، ۳ ج، قطره، تهران.
- ۲۳- ۱۳۸۰/الف، مخزن الاسرار، تصحیح حسن وحید دستگردی، ویرایش سعید حمیدیان، ۵ ج، قطره، تهران.
- ۲۴- ۱۳۸۰/ب، هفت پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، ویرایش سعید حمیدیان، ۴ ج، قطره، تهران.
- ۲۵- وراوینی، سعد الدین، ۱۳۷۶، تحریر و ترجمه مرزبان نامه، تصحیح محمد روشن، چاپ سوم (اول اساطیر)، تهران.